

نزاع بی پایان



پس از گذشت دو هفته از درگیری نظامی مجدد میان جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان که تنها نتیجه‌اش، افزایش تعداد کشته‌ها، آوارگی گروهی دیگر از مردم و ویرانی‌های ناشی از بمباران‌ها بود، روز شنبه اعلام شد که طرفین با میانجیگری روسیه، توافق کردند آتش بس را در جبهه‌های جنگ برقرار کنند. همچنین اعلام شد، "طرفین توافق کردند با میانجیگری مشترک گروه مینسک، سازمان امنیت و همکاری اروپا، مذاکرات اساسی را با هدف دستیابی به یک

در صفحه ۳

مجرم گردانی مطالبه رهبری جمهوری اسلامی

در دو هفته گذشته شاهد تکرار پدیده انزجار آمیز "مجرم گردانی" در سطح خیابان‌های چندین شهر ایران بودیم. مجرم گردانی از جمله اقدامات تحقیرآمیز جمهوری اسلامی است که دستگیر شدگان به اصطلاح "ارادل و اوباش" را برای اذیت و آزار، و "عبرت" دیگران در سطح خیابان‌ها و محلات می‌گردانند. انجام "مجرم گردانی" اگرچه امر تازه‌ای نبوده و نیست، اما دور جدید این اقدام تحقیر آمیز پس از چند سال توقف، هفته گذشته در خیابان‌های چندین شهر به نمایش در آمد.

اولین مورد از سری جدید آن، روز پنجشنبه ۱۰ مهر ۱۳۹۹، در شهر رشت صورت گرفت. بر اساس گزارش‌های منتشره، پلیس رشت، چند نفر را که در مقابل بیمارستان پورسینای این شهر با هم نزاع کرده و دامنه نزاع را به داخل بیمارستان کشانده بودند، پس از دستگیری، سوار بر وانت کرده و در سطح خیابان‌های شهر گرداندند. تکرار این واقعه، روز چهارشنبه ۱۶ مهر، در تهران اتفاق افتاد. رئیس پلیس امنیت عمومی تهران، در مورد متهمی که در سطح خیابان‌های این شهر با تحقیر و ضرب و شتم ماموران نقاب پوش جمهوری اسلامی گردانده شد، گفته است، این متهم چند هفته پیش به همراه چند نفر دیگر با دو خودرو به مغازه‌ای در منطقه ۱۵ تهران حمله کرده و پس از "درگیری و تخریب و تیر اندازی" به اردبیل گریخته بود که توسط پلیس امنیت عمومی دستگیر و با عنوانی که پلیس به آنان "ارادل سطح یک" لقب داده، در خیابان‌های منطقه مورد حمله گردانده شد.

در صفحه ۲

ترفند طبقه حاکم درقبال حداقل دستمزد و مبارزه طبقه کارگر علیه نظم موجود

روز ۱۴ مهر ۹۹ حاتم شاکرمی معاون روابط کار وزارت کار از "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" خواست نماینده‌ای برای گفتگو پیرامون مکانیسم‌های تعیین حداقل دستمزد معرفی کند. ایلنا که این خبر را نقل کرد نوشت: این جلسه روز ۱۵ مهر در محل وزارت کار برگزار می‌شود تا مکانیسم‌های محاسبه و تعیین حداقل دستمزد بر اساس خصوصیات منطقه‌ای و صنفی مورد بررسی قرار گیرد. شاکرمی در این روز اعلام کرد، پژوهش برای تعیین حداقل مزد

در صفحه ۴



که دهان‌های وقاحت به خروشدن همه

در صفحه ۱۲

جمهوری اسلامی در وحشت از مبارزات زنان

در جمهوری اسلامی بی‌حقوقی زنان و تعرض به آن‌ها مدام ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد. کار به جایی رسیده است که امامان جمعه منصوب خامنه‌ای فتوا به ناامن کردن فضا برای زنان به بهانه‌ی بدحجابی می‌دهند و در آن سوی جهان نیز وزارت خارجه دانمارک سفیر جمهوری اسلامی را که اتفاقاً زنی از طبقه حاکم است به دلیل نقض حقوق زنان احضار کرده و به او اخطار می‌دهد که عملکرد او در نقض حقوق زنان را دولت دانمارک تحمل نخواهد کرد.

اما چرا این گونه است؟! واقعیت این است که عملکرد حکومت اسلامی در مورد زنان دو دلیل عمده دارد. اولین مساله این است که نگاه حکومت اسلامی و قوانین برآمده از این نگاه ریشه در نگرش اسلام به زن دارد و دلیل دوم نقش زنان در مبارزه علیه جمهوری اسلامی است که حکومت را بسیار عصبانی کرده است.

در صفحه ۶

احضار و ارباب و تهدید کارگران هفت‌تپه را قویاً محکوم می‌کنیم

در صفحه ۸

گزارش تجمع ۱۰ اکتبر روز جهانی مبارزه بر علیه اعدام در استکهلم

در صفحه ۱۱

مجرم گردانی مطالبه رهبری جمهوری اسلامی

در تصاویر و ویدئوهایی که از صحنه های "مجرم گردانی" در شبکه های اجتماعی منتشر شده اند، متهمان دستگیر شده، در حالی که از طرف ماموران نقاب پوش پلیس امنیت جمهوری اسلامی تحقیر می شوند، کتک می خورند و زیر فشار و توهین "اوباشان" نقاب پوش به شکلی بسیار حقارت بار به خودشان فحش می دهند و بد و بیراه می گویند، در خیابان های شهر گردانده می شوند. شماری از مردمی هم که دور ماشین نیروی انتظامی جمع شده اند، با موبایل در حال فیلم گرفتن از این صحنه های مشمزه کننده هستند. فیلم هایی که به سرعت در شبکه های مجازی و در سطحی کلان به گردش در آمدند و نمایی از چهره داعشی جمهوری اسلامی را در معرض نگاه جهانیان قرار دادند. با دیدن این فیلم های ویدئویی، اولین نکته ای که مورد توجه قرار می گیرد توهین، ضرب و شتم، و میزان خشونت است که ماموران نقاب پوش بر متهمان دستگیر شده روا می دارند. وقتی ماموران داعشی جمهوری اسلامی در روز روشن و در مقابل ده ها موبایلی که از این صحنه ها فیلم می گیرند، این حجم از خشونت و تحقیر و ضرب و شتم را بر متهمان به اصطلاح "اراذل و اوباش" روا می دارند، معلوم است که در پشت پرده و در اتاق های تاریک بازجویی و شکنجه و اعتراف گیری، چه رفتار مرگباری را با دستگیر شدگان خواهند داشت.

انجام اینگونه اقدامات شنیع و تحقیر آمیز پلیس جمهوری اسلامی اگرچه تاریخی به درازای عمر این رژیم دارد، در دهه های گذشته عموماً با سکوت و بعضاً تایید و حمایت بخش هایی از توده های مردم ایران همراه بود. اینبار اما انجام عمل "مجرم گردانی" با واکنش های تند و تیز کاربران اجتماعی، وکلا، حقوق دانان و بخش های وسیعی از اقدشار جامعه مواجه شد. افزایش انتقادات عمومی نسبت به پدیده "مجرم گردانی" در میان لایه های مختلف جامعه، یکی از سرکردگان اوباشان پلیس را بر آن داشت تا اعتراف کند که دستور چنین کاری از طرف رهبر جمهوری اسلامی صادر شده است.

یک روز پس از پخش تصاویر متهمانی که زیر اهانت و ضرب و شتم پلیس قرار داشتند، مجید میراحمدی، معاونت اطلاعات و امنیت ستاد نیروهای مسلح رژیم برای کاهش فشارهای اجتماعی وارده بر پلیس، برخورد با "افراد شرور" را نه فقط وظیفه پلیس ایران که "تکلیف" تمام نیروهای مسلح کشور دانست. میر احمدی در مورد نقش خامنه ای در انجام اینگونه اقدامات گفت: به

عنوان نماینده رییس ستاد کل نیروهای مسلح اعلام می کنم که امروز مطالبه اصلی مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا خشکاندن ریشه های ناامنی در جامعه است."

اعلام موضع صریح معاونت اطلاعات و امنیت ستاد نیروهای مسلح رژیم، مبنی بر اینکه مجرم گردانی "مطالبه رهبری نظام" است، بار دیگر همه پرده ها را کنار زد و به روشنی نشان داد که انجام تمام اقدامات جنایتکارانه پلیس اوباش جمهوری اسلامی، از جمله "مجرم گردانی"، به عنوان بخشی از مطالبه کلان خامنه ای در سرکوب توده های مردم ایران است. رهبری که در راس نظام داعشی جمهوری اسلامی نشسته و به اراذل و اوباشان خود امر می کند تا آن دسته از جوانانی را که در حاکمیت دزدان و غارتگران گردن کلفت جمهوری اسلامی برای سیر کردن شکمشان به "آفتابه دزدی" روی آورده اند، دستگیر و آنان را در وضعیتی تحقیرآمیز در ملاء عام بگردانند. رهبر و حاکمان دزد و فاسدی که طی چهار دهه، آرزوها، رویاها و آینده همین جوانان به ظاهر "بزه کار" را به تاراج برده اند.

همان رهبر و دیگر دزدان چراغ بدستی که طی ۴۱ سال در پناه قوانین ارتجاعی خود، امید را از جوانان گرفتند، زندگی توده های مردم ایران را به تاراج بردند، دسترنج شان را دزدیدند، آواره و بی کارشان کردند، توانایی، اعتبار، آبرو و سرمایه های شان را چپاول کرده و حاشیه نشینی را در گستره ای وسیع رواج دادند. حاکمان جنایت کاری که در دوران حاکمیت ننگین خود، جامعه را به تباهی کشاندند، فقر و فلاکت و نداری را بر توده های مردم ایران تحمیل کردند، زیاله گردی را رواج دادند، به بازار کودکان کار رونق بخشیدند، کارتون خوابی و گورخوابی را به لایه های از مردم ایران تحمیل کردند، کلیه فروشی و کودک فروشی را رواج دادند، جوانان و پیران را به شغل کولبری کشاندند، اعتیاد را رونق بخشیدند و فروش مواد مخدر را به پشت درب مدارس کشاندند. دزدان گردن کلفتی که طی سال های متمادی فقط به دزدی مال و منال و ثروت توده های مردم ایران بسنده نکردند. حاکمان پست و فرومایگانی که علاوه بر غارت ثروت و دارایی مردم، شادمانی و سلامتی تن و روان شان را نیز دزدیدند. لبخند را بر لبان شان خشکاندند. اختیار و اندیشیدن را از آنان گرفتند، در عوض، خدا و دین و بهشت را به ضرب شلاق و داغ و درفش، بر آنان فروختند. حاکمان فاسد و تبه کاری که طی ۴۲ سال حاکمیت سرکوبگرانه، دانش و خرد ورزی را از بخش هایی مردم ایران گرفتند و مشتکی خرافات، جهل، غم، اندوه، سوگواری

و افسردگی را بر تن و جانشان نشانادند. فقر و بی خانمانی را بر مردم ایران تحمیل کردند، بدبختی، دروغ، ریا و نکبت را در جای جانی جامعه گستراندند.

تراژدی پدیده "مجرم گردانی" در این است، که دزدان کوچک؛ تحت تعقیب پلیس قرار می گیرند، دستگیر می شوند، شکنجه می شوند، شلاق می خورند، زندان می روند، به حکم قضات و قوانین ارتجاعی اسلام، دست و پایشان بریده می شود، با تحقیر در خیابان های شهر گردانده می شوند. در عوض، دزدان گردن کلفت، دزدانی که ثروت و سلامت و شادمانی مردم را دزدیده اند، توسط قانون، پلیس و دستگاه قضایی جمهوری اسلامی مورد حمایت قرار می گیرند، محافظت می شوند، پست و مقام بالاتری می گیرند، بیشتر ستم می کنند، زورگویی شان زیادتر می شود و در نهایت آنچه تبلیغ می شود، طلبکاری دزدان گردن کلفت و بدهکاری توده های مردم ایران است!

حال، در چنین وضعیتی نابسامان که دزدی و فساد تمام تار و پود نظام را فرا گرفته است، در چنین شرایطی مرگبار که خامنه ای، دولت و طبقه حاکم، خود مجرمان اصلی ایجاد فقر و ناامنی در جامعه هستند، حاکمانی که طی ۴۱ سال با توسل به نهادهای سرکوب و ابزارهای قانونگذاری و اجرایی کشور، نظیر دستگاه فاسد قضایی، مجلس ارتجاع، نیروهای امنیتی، پاسداران آدمکش و اوباشان پلیس که چنین سرنوشت غم انگیزی را برای جوانان و عموم توده های مردم ایران رقم زده اند، پلیس به اصطلاح امنیت کشور اقدام به "مجرم گردانی" در سطح خیابان های شهر کرده است. مجموعه ای از اراذل و اوباشان واقعی جمهوری اسلامی که با تکیه بر قوانین ارتجاعی اسلام و نشستن بر مسند قدرت و قضا، لباس عاقبت پوشیده و شمشیر بر گردن توده های مردم ایران کشیده اند. دزدان و غارتگرانی که با چراغ "قانون" و بدون نگرانی از "مجرم گردانی" و مجازات قطع دست، به دزدی های کلان چند هزار میلیاردی حاصل کار و تلاش کارگران و توده های زحمتکش ایران اقدام می کنند و در همان حال با اتکا به قوانین قرون وسطایی و با حکم قضات دزد و فاسد، دست دزدان کیف قاچ و آفتابه دزد را قطع می کنند. سرکوبگرانی که در قیام آبان ماه ۹۸، طی چند روز، ۱۵۰۰ نفر پیر و جوان و کودک را در خیابان ها کشتند، بی آنکه بازخواست شوند. در عوض، همین آدمکشان جمهوری اسلامی به دستور خامنه ای کسانی را که با هم در خیابان نزاع کرده و به روی هم قمه کشیده اند، تحت عنوان "مجرم گردانی" سوار بر وانت نیروی انتظامی می کنند و همراه با توهین و تحقیر و ضرب و شتم در ملاء عام می

نزاع بی پایان

توافق صلح‌آمیز در اسرع وقت ادامه دهند." آنچه که در این چند روز میان دولت‌های آذربایجان و ارمنستان رخ داد، ماجرائی است ادامه‌دار که تا کنون به دفعات رخ داده است. شورای امنیت سازمان ملل نیز چندین قطعنامه بر سر این نزاع صادر کرده است و گروه مینسک نیز که از مدت‌ها پیش قرار بود این نزاع را با حصول به توافق طرفین پایان دهد، کمترین پیشرفتی نداشته است.

اکنون سه دهه است که این دو دولت در حال جنگ با یکدیگرند. ظاهراً نزاع بر سر یک قطعه خاک، منطقه قره باغ است که آذربایجان آن را جزئی از سرزمین خود می‌داند و ارمنستان هم به اتکای اکثریت ارمنی، آن را متعلق به ارمنی‌ها. در جریان این نزاع و درگیری‌های نظامی آن، نه فقط منطقه ناگورنو قره باغ از جمهوری آذربایجان جدا شد و استقلال خود را اعلام کرد، بلکه مناطق وسیعی از خاک آذربایجان نیز توسط جمهوری ارمنستان اشغال شد.

گرچه این نزاع پس از فروپاشی اتحاد شوروی به یک درگیری نظامی انجامید، اما روی‌دادی خلق‌الساعه نبود. این نزاع به ویژه پس از فروپاشی تزاریسیم و تشکیل دولت‌های ملی‌گرای آذربایجان و ارمنستان همراه با مداخلات دولت عثمانی و نیز انگلیس پدید آمد که طبقات حاکم با برافروختن آتش ناسیونالیسم و دشمنی ملی بر سر همین مناطق، دو سال وارد درگیری نظامی با یکدیگر شدند. اما وقوع انقلاب سوسیالیستی اکتبر در روسیه و سرنگونی دولت‌های ملی‌گرا توسط پرولتاریای انقلابی آذربایجان و ارمنستان، به این نزاع ساخته و پرداخته طبقات ارتجاعی حاکم خاتمه داد. با اعلام جمهوری شوروی سوسیالیستی ارمنستان، پرولتاریای انترناسیونالیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان که تمام خرافات و پیش‌داوری‌های ناسیونالیستی و ملی را به دور ریخته بود، مرزهای پیشین میان آذربایجان و ارمنستان را که یکی از سرچشمه‌های دشمنی ملی بود، برچید و قره‌باغ کوهستانی، زانگور و نخجوان را بخش جدایی‌ناپذیر جمهوری شوروی ارمنستان اعلام کرد. برای نخستین بار در تاریخ بود که یک مسئله ملی پیچیده مورد نزاع، به سادگی حل می‌شد و از همین روست که به رغم تغییراتی که پس از انعقاد پیمان صلح با ترکیه در این فرمان جمهوری شوروی آذربایجان داده شد و نخجوان و قره باغ به عنوان مناطق خود مختار در جمهوری آذربایجان قرار گرفتند، ناسیونالیسم و دشمنی ملی لاف‌بل به مدت نیم قرن خاتمه یافت و مردم آذربایجان و ارمنستان در صلح و آرامش در کنار یکدیگر زندگی کردند.

اما به همان میزان که انقلاب سوسیالیستی اکتبر از مسیر خود منحرف شد، گرایشات بورژوائی و توام با آن، تفکرات ناسیونالیستی در تمام جمهوری‌های شوروی مجدداً آغاز به رشد نهاد. گرچه تا دوران خروشچف این ناسیونالیسم هنوز به آن درجه رشد نکرده بود که خود را آشکارا نشان دهد، اما پس از دوران خروشچف در مراسم پنجاهمین سالگرد قتل عام ارمنی‌ها توسط

دولت عثمانی، زمره‌هایی در مورد مناطق ارمنی و ارمنستان بزرگ شنیده شد و احزاب زیرزمینی راست افراطی شکل گرفتند. دانشگاه‌ها، حزب ملی ارمنستان را تشکیل دادند و سپس احزاب و گروه‌های راست و ملی‌گرای زیر زمینی دیگری نیز تشکیل شدند. فعالیت ناسیونالیست‌های ارمنی پوشیده و آشکار ادامه یافت تا این که در دوران گورباچف با برپائی چندین تظاهرات در اوایل سال ۱۹۹۸ به اوج خود رسید. ناسیونالیست‌های ارمنی ابتکار عمل را کاملاً در دست گرفتند و آشکارا خواهان جدائی از شوروی شدند.

در همین مقطع، نمایندگان ارمنی شورای قره‌باغ نیز رأی به الحاق این منطقه به جمهوری ارمنستان دادند. شورای عالی ارمنستان نیز در ۱۵ ژوئن ۱۹۸۸ میلادی قره‌باغ را با استناد به قانون اساسی شوروی که حق خودمختاری ملتها و الحاق داوطلبانه آن‌ها به هر کدام از جمهوری‌ها را به رسمیت می‌شناخت، قره باغ را جزئی از جمهوری ارمنستان اعلام کرد. جمهوری آذربایجان اما با استناد به همان قانون اساسی که جدائی یک بخش از جمهوری‌ها را بدون موافقت آن جمهوری ناممکن می‌دانست، آن را رد کرد. در شرایطی که اختلاف و تضاد به این مرحله رسیده بود، قانون اساسی اتحاد شوروی دیگر نمی‌توانست پاسخگوی اوضاع جدید باشد. این قانون اساسی انعکاس شرایط گذشته بود و به استناد آن ممکن نبود، ناسیونالیسم و استقلال‌طلبی را که حالا پایه طبقاتی بورژوائی داشت مهار کند.

اکنون دیگر تضادها به درجه‌ای رشد یافته بود که شرایط برای درگیری‌های حاد آماده شده بود. کافی بود که گروهی از آذری‌ها به تحریک گروه‌های ناسیونالیست با شعار مرگ بر ارمنی به مراکز کار و زندگی ارمنی‌ها برای اخراج آن‌ها از مناطق آذربایجان بورش ببرند و در شهر سومقاییت به کشتار ده‌ها تن ارمنی بیانجامد که شرایط را برای درگیری‌های مسلحانه آماده کند. در این شرایط حتی اعزام ارتش شوروی هم دیگر برای کنترل اوضاع کافی نبود و نمی‌توانست ناسیونالیست‌های تحریک شده را مهار کند. اقدامات علیه ارمنی‌ها تحت هدایت جبهه خلق آذربایجان به دیگر شهرهای بسط یافت و جمهوری آذربایجان، خود مختاری قره باغ را ملغاً اعلام نمود. این اقدامات ناسیونالیستی همچنان ادامه یافت تا این که سرانجام آذربایجان و ارمنستان در سال ۱۹۹۱ میلادی رسماً اعلام استقلال کردند تا به عنوان دو دولت که پشت سر هریک، قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای برای پیشبرد منافع اقتصادی و سیاسی خود قرار گرفته بودند، وارد درگیری‌های نظامی شوند. اعلام استقلال قره باغ بر وخامت اوضاع افزود.

در نخستین ماه سال ۱۹۹۲ رهبران ارمنی قره‌باغ پس از یک همه‌پرسی به استناد اکثریت ارمنی، استقلال قره‌باغ را اعلام کردند.

از آن پس تا به امروز درگیری‌های نظامی به طور متناوب رخ داده و تنها نتیجه آن برای کارگران و زحمتکشان دو کشور، کشتار متجاوز از ۳۰ هزار انسان، آوارگی صدها هزار تن از مردم، ویرانی، خانه‌خوابی و وخامت وضعیت معیشتی توده‌های مردم بوده است. حاصل دسترنج کارگران هم در دوکشور به جیب طبقات



حاکم و انحصارات نفتی و تسلیحاتی جهانی رفت که ادامه جنگ در جهت منافع آنها بوده است. از همین روست که قطعنامه‌های سازمان ملل اجرا نشد و میانجیگری مینسک نیز به جایی نرسید.

پس از اعلام استقلال، در حالی که جناح‌های مختلف بورژوازی آذری وارد رقابت‌های داخلی برای بردن سهم بیشتر از درآمدهای کلان نفت و گاز بودند، بورژوازی ارمنی نه فقط قره باغ بلکه منطقه وسیعی از خاک آذربایجان را به عنوان منطقه‌ای حایل که پیوستگی جغرافیایی قره باغ به ارمنستان را تأمین می‌کرد، به تصرف خود درآورد. در این مناطق، ارمنی‌ها نیز دست به پاکسازی‌های قومی زدند. تلاش‌های نظامی مکرر جمهوری آذربایجان برای باز پس گرفتن این مناطق که آخرین نمونه آن در دوهفته اخیر رخ داد، به جایی نرسیده و بار دیگر به رغم ادعای الهام علی‌اف برای ادامه جنگ تا بازپس‌گیری مناطق اشغالی، ظاهراً قرار است به آتش بس جدید بیانجامد.

حال سؤال این است که آیا به رغم وعده‌های مسکو این بار راه حلی برای این منازعه یافت خواهد شد؟ با توجه به اصرار دو طرف بر سر قره باغ و پیچیدگی‌هایی که بر سر راه حل مناطق مورد منازعه وجود دارد، چنین چشم‌اندازی وجود ندارد. حتی اگر تحت شرایط استثنائی توافقی هم میان این دو دولت صورت بگیرد، موقتی خواهد بود و به محض برهم خوردن توازن‌ها، نزاع از سر گرفته می‌شود. علاوه بر این، اولاً- اوضاع داخلی هر دو دولت ارتجاعی وخیم است و هیچ‌یک آماده توافق موقتی هم نیستند. جنگ به ویژه برای رژیم‌های بی ثبات، نعمت است. جنگ به آنها امکان می‌دهد با برانگیختن احساسات ناسیونالیستی توجه کارگران و زحمتکشان را از اوضاع وخیم داخلی و بحران‌های موجود منحرف سازند، موقعیت خود را تثبیت و مستحکم کنند و طبقه حاکم به استعمار و غارت ادامه دهد. ثانیاً - این دولت‌ها متکی به حمایت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از نمونه آمریکا، روسیه، اتحادیه اروپا و ترکیه هستند. نفع این دولت‌ها نیز نه در حل این مناقشه، بلکه ادامه آن و حتی تلاش برای خنثی سازی هرگونه راه حل از جانب کشورهای رقیب است. بنابراین با این اوضاع و در شرایطی که ناسیونالیسم کور آذری و ارمنی به فجایع بزرگ انجامیده است، نمی‌توان چشم اندازی نزدیک برای حل این مسئله یافت.

البته راه حل‌هایی هم اکنون وجود دارند که در همین چهارچوب بورژوائی تحقق پذیرند، اما طبقات حاکم به آن تن نمی‌دهند. به این معنا که ارمنستان به اشغال سرزمین‌های آذربایجان که گفته می‌شود هفت استان این کشور هستند، بر مبنای اصل نفی الحاق جبری سرزمین‌های

ترفند طبقه حاکم در قبال حداقل دستمزد و مبارزه طبقه کارگر علیه نظم موجود



وزارت کار این بار به سرپرستی عبدالرضا شیخ‌الاسلامی با پیش‌نویس دیگری به جنگ کارگران رفت. یکی از محورهای اصلی این پیش‌نویس نیز موضوع تعیین حداقل دستمزد و افزایش سالانه آن بود. این پیش‌نویس به کارفرما اختیار می‌داد که با توسل به "شرایط اقتصادی" از اجرای ماده ۴۱ قانون کار و افزایش حداقل دستمزد خودداری کند. اما این کوشش هم به خاطر مقاومت و مخالفت شدید کارگران راه به‌جایی نبرد. سال ۹۱ لایحه اصلاح قانون کار در واپسین ماه‌های دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد به تأیید هیئت‌وزیران رسید و برای تصویب به مجلس ارتجاع سپرده شد. این لایحه که شکل کامل‌تری از پیش‌نویس‌های قبلی بود و با گستاخی بیشتری حقوق اولیه کارگران را مورد بورش قرار می‌داد و یکی از محورهای مهم آن نیز تغییر ماده ۴۱ قانون کار بود، چنان مخالفت شدیدی را در میان کارگران برانگیخت که مجلس ارتجاع جرئت نکرد آن را در دستور بحث خود قرار دهد و حتی چنین مطرح شد که دولت لایحه پیشنهادی خود را پس گرفته است.

در دوره حسن روحانی بورش به حقوق کارگران بیش‌ازپیش تشدید شد. سال ۹۳ لوایح جدیدی در زمینه بورش بیشتر به حقوق کارگران و در حمایت از کارفرمایان به مجلس ارائه شد و بالاخره در سال ۹۵ علی‌رغم وزیر کار وقت، بار دیگر لایحه اصلاح قانون کار را بی‌سروصداً برای تصویب به مجلس ارائه داد. این لایحه عیناً کپی لایحه‌ای بود که در ماه‌های آخر دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد تحویل مجلس داده شده بود که فقط تاریخ چاپ آن عوض شده بود. این لایحه شامل تغییر و کم‌وزیاد کردن ده‌ها ماده، بند و تبصره قانون کار بود که یکی از مهم‌ترین محورهای آن نیز چنان‌که اشاره شد تغییر ماده ۴۱ قانون کار بود. در ماده ۴۱ قانون کار تأکید شده است که حداقل دستمزد باید به‌اندازه‌ای باشد که "زندگی یک خانواده کارگری را تأمین کند" در لایحه مربوطه "زندگی یک خانواده کارگری را تأمین کند" با یک چرخش قلم به "تأمین حداقل معیشت کارگری" تبدیل شده بود و علاوه بر این با افزوده شدن بند جدیدی مبنی بر این که شورای عالی کار موظف است هنگام تعیین حداقل دستمزد "شرایط اقتصادی کشور" را نیز در نظر بگیرد، این اختیار را به کارفرما و شرکا و حامیان دولتی‌شان داد که تحت این عنوان که به فرض شرایط اقتصادی کشور خوب نیست یا بحرانی است یا راکد است و دچار مشکلات و عواقب تحریم و بحران کرونا و غیره است، از افزایش حداقل دستمزد خودداری کند.

مخالفت کارگران با این تغییرات و تلاش طبقه کارگر برای دستیابی به یک زندگی بهتر نیز

در صفحه ۵

که فاصله دستمزدها و هزینه‌ها پیوسته افزایش یافته به‌نحوی که در حال حاضر با دستمزدهای کارگری تنها می‌توان ۲۰ درصد و در خوش‌بینانه‌ترین حالت ۲۵ درصد هزینه‌ها را پوشش داد. از این‌رو کارگران سال‌به‌سال فقیرتر شده‌اند. سفره غذایی خانواده‌های کارگری پیوسته کوچک و کوچک‌تر شده و ارتش گرسنگان حجیم‌تر و متراکم‌تر شده است.

با این‌همه طبقه سرمایه‌دار هار حاکم بر ایران که تحت شرایط و توازن قوای معینی پس از چند سال کشمکش، در سال ۶۸ به‌اجبار تن به تصویب این قانون دادند، از همان سال نخست اجرای این قانون (۶۹) کوشش‌ها و تعرضاتی را علیه قانون کار و برای تغییر آن سازمان دادند که تا به امروز ادامه یافته است. اجرای سیاست اقتصادی نو لیبرال که از دوره رفسنجانی آغاز شد، بازپس‌گیری تمام دستاوردهای طبقه کارگر را در دستور کار طبقه حاکم قرارداد. مقررات زدایی و یورش به قوانینی که حتی به نحو سرودم بریده و نیم‌بند و تاندازه‌های اختیارات نام و بلامنزاع کارفرما را زیر سؤال می‌برد، برایشان هزینه‌بر بود و قیدوبندهایی در روابط کار ایجاد می‌کرد و دست آن‌ها را در استثمار بی‌حساب و کتاب تا حدی می‌بست، از اوایل دهه هفتاد آغاز شد. طبقه سرمایه‌دار می‌خواست آزاد و رها از هرگونه قیدوبند و مقرراتی تنها به میل و اراده خود کارگر را به کار وادارد، به میل و اراده خود دستمزد وی را تعیین کند، به میل و اراده خود دستمزد کارگر را اضافه کند یا نکند و یا حتی آن را کاهش دهد، به میل و اراده خود نوع قرارداد، ساعات کار و اضافه‌کاری و غیره را تعیین کند و از هرگونه مسئولیتی در قبال بیمه کارگر، سوانح کار و غیره مبرا باشد. تلاش‌ها و زمره‌های تغییر موادی از قانون کار از جمله ماده ۴۱ و مکانیسم تعیین حداقل دستمزد کم‌کم چنان بالا گرفت که در سال ۷۸ به پیشنهاد کابینه خاتمی، مجلس ارتجاع با یک مصوبه، تمام کارگران کارگاه‌های با کمتر از ۵ کارگر را از شمول نه‌فقط ماده ۴۱ بلکه از شمول کل قانون کار خارج ساخت. سال ۸۱ این مصوبه به کارگاه‌های با ۱۰ کارگر و کمتر نیز تعمیم یافت. در دوره احمدی‌نژاد نیز لوایحی به تصویب رسید که اختیارات کارفرما را بیشتر می‌کرد و دست او را در تعیین نوع قرارداد و فسخ یک‌جانبه آن بازتر می‌کرد. مرداد ۸۵ نخستین پیش‌نویس پیشنهادی اصلاح قانون کار وزارت کار به سرپرستی محمد جهرمی انتشار یافت که در کمیسیون صنایع مجلس به تصویب رسید و تا سال ۸۷ ظاهراً به‌طور آزمایشی اجرا شد. یکی از محورهای اصلی و مهم این پیش‌نویس و اکثر لوایحی که در این زمینه تهیه و تصویب می‌شد تغییر ماده ۴۱ قانون کار یا دور زدن آن برای تعیین و افزایش سالانه حداقل دستمزد بود. دی‌ماه ۸۷ احمدی‌نژاد تلاش کرد در جریان سروصدای "هدف‌نسناسازی یارانه‌ها" یا حذف سوبسیدها و آزادسازی قیمت‌ها، ماده ۴۱ قانون کار را "موقوف‌الاجرا" کند که به خاطر مخالفت شدید کارگران موفق به اجرای آن نشد. سال ۹۰

بر اساس صنایع و مناطق آغاز شده است. وی همچنین به تلاش‌ها و تصمیم قبلی دولت برای ابداع مکانیسم جدید تعیین حداقل دستمزد و اعتراف تلویحی به شکست آن اشاره نمود و گفت: "بعد از انقلاب اسلامی تصمیماتی در مورد مزدهای متفاوت برای مناطق گرفته شد اما این تصمیمات به دلیل عدم بررسی تمامی پیامدهای اقتصادی و اجتماعی آن، در نهایت موجب نارضایتی کارگران شد و به همین دلیل مجدداً تصمیم به تعیین یک حداقل مزد ملی گرفته شد." اگرچه از برگزاری، بحث‌ها و نتایج این جلسه چیزی انتشار نیافت، اما طرح مجدد این موضوع نشان داد که طبقه سرمایه‌دار حاکم از تلاش برای فرار از قیدوبندهای قانونی در زمینه تعیین حداقل دستمزد و استثمار بی‌حدوحصر طبقه کارگر دست‌بردار نیست. گروه کارفرمایی در شورای عالی کار و حامیان دولتی آن به‌اضافه کارگزاران آن‌ها در شکل‌های دولتی به‌اصطلاح کارگری، هر بار که موضوع تعیین حداقل دستمزد و خواست افزایش آن توسط کارگران عنوان شده، به بهانه‌های مختلف از پذیرش این خواست و افزایش آن حتی مطابق ماده ۴۱ قانون کار جمهوری اسلامی شانه خالی کرده‌اند. با وجود آن‌که سال‌هاست معیارهای نیم‌بند ماده ۴۱ قانون کار در مورد تعیین حداقل دستمزد اجرا نمی‌شود و از این ماده و کل قانون کار، جز کالبد بی‌جانی باقی نمانده تا آنجا که سال‌ها پیش کارگران ایران به‌طور سمبلیک تابوت آن را بر سرشانه گرفتند، اما سرمایه‌داران زیاده‌خواه در راستای تشدید استثمار و کسب بی‌دغدغه سودهای بیشتر حتی یک‌لحظه از ابراز نارضایتی نسبت به این ماده و کل قانون کار و مخالفت با آن غافل نمانده و جز به دفن تابوت حامل این کالبد بی‌جان رضایت نمی‌دهند.

در ماده ۴۱ قانون کار تصریح شده که شورای عالی کار هم‌ساله موظف است میزان حداقل دستمزد را با توجه به نرخ تورمی که از سوی بانک مرکزی اعلام می‌شود افزایش دهد. تعیین حداقل دستمزد در عین حال باید به نحوی باشد که هزینه زندگی یک خانواده کارگری را تأمین کند. این حداقل دستمزد مشمول همه کارگران مستقل از این‌که در چه بخش و رشته و صنعتی و در کدام نقطه کشور مشغول به کار هستند، می‌شود. در تبصره این ماده نیز همه کارفرمایان موظف به رعایت این قانون شده و تصریح شده اجازه ندارند کمتر از مزد تعیین‌شده، به کارگر پرداخت کنند.

اما این ماده قانون کار سال‌هاست که به باد فراموشی سپرده شده و هرگز هم به‌طور کامل اجرا نشده است. به این معنا که اولاً در تعیین حداقل دستمزد هیچ‌گاه نرخ تورم واقعی مبنای قرار نگرفته، دوماً در بسیاری موارد حتی نرخ تورم اعلام‌شده از سوی بانک مرکزی که بسیار کمتر از نرخ تورم واقعی بوده است نیز رعایت نشده و ثالثاً در تعیین حداقل دستمزد هرگز نیازها و سبب معیشت یک خانوار (۳-۴ نفره) کارگری منظور نشده است. نتیجه این شیوه برخورد و تعیین حداقل دستمزد طی ۳۰ سال گذشته این شده است

نزاع بی پایان

کشورهای دیگر پایان دهد و بر مبنای اصل دیگر که نمی‌توان با زور و اجبار مردمی را در درون یک کشور به خود ملحق ساخت، به مردم قره باغ حق انتخاب داده شود. حتی اگر ارمنستان تحت شرایطی ناگزیر شود چنین راه حلی را بپذیرد، آذربایجان آن را نخواهد پذیرفت. شاید دولت آذربایجان یک خود مختاری وسیع منطقه‌ای را بپذیرد. اما مشکل در این است که با توجه به کینه و دشمنی که طبقات حاکم میان مردم دو کشور ایجاد کرده‌اند، نه فقط ارمنی‌ها آن را نمی‌پذیرند، بلکه معلوم نیست که سرنوشت قره باغ در محاصره سرزمین‌های آذری‌ها به کجا بیانجامد. بنابراین روشن است که چرا این نزاع اولاً با جنگ میان دو دولت حل شدنی نیست. ثانیاً راه حل سیاسی نیز برای آن در چهارچوب نظم موجود وجود ندارد و به صورت یک نزاع بی‌پایان باقی خواهد ماند. این نزاع هنگامی برخواهد افتاد که بار دیگر طبقه کارگر در این کشورها بورژوازی را سرنگون کند، مرزها را براندازد و رفاقت و همبستگی انترناسیونالیستی را جایگزین ناسیونالیسم و نفرت و دشمنی ملی سازد.

ناسیونالیسم، نژاد پرستی و ایجاد کینه و نفرت ملی هیچگاه نتیجه‌ای جز جنگ، کشتار کارگران و زحمتکشان، نسل‌کشی، ویرانی و آوارگی میلیون‌ها انسان، فقر و عقب‌ماندگی نداشته و هرگز نخواهد داشت. اتفاق تاسف‌باری که چند روز پیش در تبریز نیز رخ داد و گروهی از مردم نا آگاه، شعارهای نژاد پرستانه و فاشیستی مرگ بر ارمنی، فارس و کرد گروه‌های پان ترکیست اجبر شده دستگاه‌های امنیتی ترکیه و جمهوری آذربایجان را سردانند، باید برای مردم آذربایجان، طبقه کارگر ایران و به ویژه کارگران و زحمتکشان آذری هشداردهنده باشد. قبل از همه این وظیفه کارگران و زحمتکشان آذری است که قاطعانه با این گرایش ارتجاعی مبارزه کنند و اقدامات تفرقه افکنانه و نژاد پرستانه این گروه‌ها را محکوم کنند. شعارهای این گروه‌ها ارتجاعی که می‌کشند مردم را در برابر هم قرار دهند، می‌تواند فاجعه آفرین باشد. مردم ترک، فارس، کرد و ارمنی هرگز با هم دشمنی نداشته و دشمن یکدیگر نیستند. سال‌ها و قرن‌ها در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند. این دولت‌ها و طبقات مرتجع حاکم هستند که به خاطر منافع اقتصادی و سیاسی خود به ناسیونالیسم، نفرت و دشمنی ملی دامن می‌زنند، توده‌های مردم را در برابر هم قرار می‌دهند. جنگ به راه می‌اندازند و همین مردم را به قتلگاه می‌فرستند.

ترفند طبقه حاکم در قبال حداقل دستمزد و مبارزه طبقه کارگر علیه نظم موجود

اخراج‌ها و بیکارسازی کارگران را تشدید کرده است. تعرض به سطح دستمزد و حقوق کارگران به شدت افزایش یافته است. نیاز به کار و ادامه کاری به امر حیاتی میلیون‌ها کارگر تبدیل شده است. طبقه حاکم با استفاده از این شرایط، یورش علیه طبقه کارگر را شدت بخشیده است. نهمینا هیچ‌گونه بهبودی در وضعیت معیشتی کارگران به وجود نمی‌آید و خواست‌های کارگران پاسخ داده نمی‌شود، بلکه روز به روز بر شدت استثمار و بی حقوقی کارگران افزوده می‌شود. شرایط اقتصادی و سیاسی موجود، کارگران را به سمت اعتصاب و اعتراض خیابانی می‌راند. طبقه حاکم بر این خیال است که با پیش کشیدن مکانیسم‌های جدید تعیین حداقل دستمزد، وعده ترمیم آن و کانالیزه کردن مبارزه کارگران به این سمت، می‌تواند از رشد و گسترش اعتصابات و مبارزات کارگری و رادیکالیزه شدن آن جلوگیری کند و مبارزه کارگران را به عرصه‌های محدودتری در چارچوب قوانین موجود و اجرای قانون کار بکشاند تا با این تاکتیک، هم سقف خواست‌ها را کاهش دهد و هم از عمق و دامنه مبارزه بکاهد. طبقه حاکم به این موضوع مهم پی برده است که دیر یا زود خشم و نارضایتی تراکم یافته کارگران منجر خواهد شد. تجربه بیش از ۴۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی تأیید محکمی بر وخیم‌تر شدن روزافزون اوضاع معیشتی طبقه کارگر است. قوانین و مقررات حاکم نیز همگی در کلیت خود حافظ منافع طبقه سرمایه‌دار حاکم و تحکیم بخش فلاکت و تباهی جسمی و روانی کارگران و تحمیل شرایط شبه برده‌داری بر طبقه کارگر بوده است. امروز بیش از هر زمان دیگری این واقعیت بر همگان آشکار شده است که راه نجات از وضعیت موجود و رقم زدن یک زندگی انسانی، برچیدن تمام نظم موجود است. دیر زمانی است که شرایط سیاسی و اقتصادی، یک تحول انقلابی و دگرگونی بنیادی نظم موجود را در دستور کار طبقه کارگر و عموم زحمتکشان قرار داده است. روی‌آوری گسترده کارگران و مبارزه هم‌جانبه علیه کلیت نظم حاکم و برای برچیدن آن قطعی است. مکانیسم‌های ابداعی تعیین حداقل دستمزد، مستقل از اینکه اجرایی شود یا نه، تغییری در این روند اساسی ایجاد نمی‌کند و نه فقط نمی‌تواند بازدارنده مبارزه طبقه کارگر باشد و آن به کانال‌های فرعی بکشاند، بلکه تضادهای را بیشتر تشدید خواهد کرد و لحظه موعود را جلوتر خواهد انداخت. دستیابی به یک زندگی بهتر و انسانی، طبقه کارگر را به مبارزه علیه نظم موجود فرامی‌خواند.

ادامه یافته است. اگرچه بسیاری از کارگران از شمول قانون کار خارج شده‌اند و بسیاری از کارفرمایان پرداخت حداقل دستمزدهای رسمی و مصوبه شورای عالی کار را رعایت نمی‌کنند، اگرچه قانون کار و ماده ۴۱ آن در زمینه تعیین حداقل دستمزد عملاً به "شیر بی‌پال و دم و اشکم" تبدیل شده، اگرچه اساسی‌ترین خواست‌های سیاسی و صنفی طبقه کارگر در این قانون پایمال شده و حتی نرم‌های معمول در کشورهای سرمایه‌داری اروپا در زمینه حقوق پایه‌ای کار رعایت نشده و زیر پا گذاشته شده است، اما صرف وجود قانون کار و ماده ۴۱ آن، خاطر سرمایه‌داران را مکدر می‌سازد و دائماً برای تعیین تکلیف نهایی با آن و تحمیل کامل شرایط شبه برده‌داری بر کارگران طرح و نقشه می‌ریزند. از همین روست که هر زمان صحبت از افزایش حداقل دستمزد به میان می‌آید، بحث‌های قبلی خود پیرامون مکانیسم‌های جدید تعیین حداقل دستمزد و عباراتی چون، دستمزد منطقه‌ای، دستمزد صنفی، دستمزد توافقی، دستمزد تلفیقی، دستمزد بر پایه شرایط سنی و غیره را به میان می‌کشند تا از بحث حداقل دستمزد به قول خودشان "عبور" کنند و این موضوع جاف‌تاده در میان کارگران را منتفی اعلام کنند؛ هر کارگر مشمول قانون کار در هر رشته و شغلی و در هر شهر و منطقه‌ای که مشغول به کار باشد حق دارد و باید از یک حداقل دستمزد رسمی برخوردار باشد و کارفرما موظف است هم‌ساله بر پایه نرخ تورم آن را افزایش دهد و به کارگر پرداخت کند.

به طور معمول در آخرین روزهای اسفند هر سال، حداقل دستمزد سال بعد تعیین می‌شود. در تعیین حداقل دستمزد سال ۹۹ اما چنین نشد و برای نخستین بار به فروردین سال ۹۹ موکول شد. در حالی که بانک مرکزی نرخ تورم را ۴۲ درصد اعلام کرد و مطابق قانون کار و ماده ۴۱ آن حداقل دستمزد نیز می‌بایستی ۴۲ درصد اضافه می‌شد، اما شورای عالی کار فقط حدود نصف این رقم را تصویب کرد و یکبار دیگر آشکارا معیارهای رسمی و قانونی تعیین حداقل دستمزد را زیر پا گذاشت. این موضوع البته اعتراض شدید کارگران را در پی داشت. دولت و وزارت کار آن، برای آرام کردن کارگران، موضوع "ترمیم مزد" در نیمه دوم سال را وعده دادند. رئیس سازمان بازرسی نیز وعده داد مزدها در نیمه دوم سال ترمیم خواهد شد. نمایندگان دولت در شورای عالی کار نیز که از مدت‌ها قبل قول داده بودند "بررسی ترمیم مزد" را در دستور کار خود قرار دهند، در نخستین روزهای آغازین نیمه دوم سال و زمان تحقق وعده ترمیم مزد، مکانیسم‌های جدید تعیین حداقل دستمزد را از آرشو طبقه حاکم بیرون کشیدند تا با یک ضد حمله، کارگران را از پیگیری ترمیم و افزایش مزد بازدارند.

برکسی پوشیده نیست که وضعیت اقتصادی و معیشتی کارگران به شدت وخیم است. بحران رکود توری و تکمله آن بحران کرونایی

زنده باد سوسیالیسم

جمهوری اسلامی در وحشت از مبارزات زنان

نگرش اسلام در مورد زن و قوانین حکومت که برخاسته از همان نگرش است، بسیاری از بدیهی‌ترین حقوق زنان را در قوانین جاری از جمله حق انتخاب پوشش، حق طلاق، حضانت فرزند، شغل، مسافرت و غیره نادیده گرفته است، اما مساله این است که نگرش اسلامی به زن، خود را تنها در چارچوب قوانین جاری محدود نمی‌کند. این نگرش سعی دارد با بهره‌گیری از همه ابزارهای حکومتی از صدا و سیما گرفته تا روزنامه‌ها و دیگر بلندگوهای خود مانند مساجد نگرش مردسالارانه به زن را به درون خانواده‌ها برده و آن را به عنوان فرهنگ و سنت جا بزند. همین چندی پیش بود که جعفری رئیس دادگسترتش شهر شوش در خوزستان خواستار ثبت ملی "فصلیه" یا "خون‌بس" شده بود. یک قانون نانوشته‌ی ارتجاعی و باقی مانده از دوران ماقبل سرمایه‌داری که نقض وحشیانه حقوق زن است و جالب آن‌که در پی اعتراض زنان به این مساله، باز همان زنان طبقه حاکم به دفاع از این "سنت" وحشیانه برخاسته و از "فصلیه" یا "خون‌بس" به عنوان یک سنت برای ایجاد صلح بین طوایف تقدیر کردند!!! در صدا و سیما جمهوری اسلامی بارها همین زنان طبقه حاکم را دیده‌ایم که حتا خواستار بوسیدن پای مرد توسط زن شده‌اند!!!

جدا از این باز بارها شاهد بودیم که در همین صدا و سیما جمهوری اسلامی توهین‌های جنسیتی به زنان شده است از جمله در سریال‌های میتدل‌شان و البته فراموش نکنیم گفتگوی اخیر صدا و سیما با زرغامی رئیس اسبق صدا و سیما و سخنان میتدل او با لیخندی میتدل‌تر در مورد تصاویر زنان در اینستاگرام.

یکی از نتایج تبلیغ این تفکر و جاری کردن قوانین اسلامی قتل‌های ناموسی است که در ماه‌های گذشته بریدن سر رومینا ۱۳ ساله با داس پدر در یکی از روستاهای تالش سروصدای زیادی ایجاد کرد. اما بهرغم همه اعتراض‌ها و روشنگری‌ها بعد از قتل رومینا، شاهد تکرار روزانه قتل‌های ناموسی هستیم. پدر، برادر، حتا عمو و غیره به خود اجازه می‌دهند که در مورد دختر خانواده و زندگی او تصمیم بگیرند، چرا که تبلیغات جمهوری اسلامی در مغز کوچک آن‌ها این را فرو کرده است که دختر و زن ناموس او هستند و هر چه زنان و دختران فریاد بزنند "من ناموس کسی نیستم"، "من یک انسان هستم"، بر این نادانان "ناموس‌پرست" اثری ندارد.

یکی دیگر از نتایج بسیار مهم سیاست‌های جمهوری اسلامی در مورد زنان، رانده شدن زنان از بازار کار و سهم ناچیز آنان در اشتغال است. همین عدم استقلال اقتصادی و وابسته شدن زن به مرد یکی از عوامل مهم فاجعه کنونی است. براساس گزارش مرکز آمار در سال گذشته نرخ مشارکت زنان در بازار کار تنها ۱۶ درصد بود. به عبارت دیگر اکثریت بزرگ زنان شاغل نیستند و به شکلی وابسته به مرد از نظر اقتصادی می‌باشند که همین مساله باعث تنزل موقعیت زن در خانواده و جامعه می‌شود.

این را هم در نظر داشته باشیم که پس از شیوع ویروس کرونا شرایط کار برای زنان از این هم

بدتر شد. بسیاری از زنان که در کارگاه‌ها و یا مغازه‌های کوچک، بدون بیمه و با دستمزدهایی بسیار ناچیز مشغول به کار بودند، کارشان را از دست دادند. براساس آمار "موسسه‌های مالی سازمان پژوهشی تامین اجتماعی" زنان ۸۰ درصد شاغلان بدون بیمه را تشکیل می‌دهند که براساس آمارهای ارائه شده از سوی مقامات دولتی در پی شیوع ویروس کرونا بسیاری از این کارگران شغل خود را از دست داده‌اند. جدا از آن‌که براساس گزارش مرکز آمار در پی شیوع ویروس کرونا از میزان مشارکت اقتصادی افراد جامعه، حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر کاسته شده است (به عبارت دیگر این یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر دیگر امید برای دستیابی به کار ندارند برای همین نه کار دارند و نه به طور رسمی بیکار تلقی می‌شوند).

وضعیت کنونی اکثریت بسیار بزرگ زنان سرپرست خانوار یک نمونه روشن از فقر زنانه در ایران است، زنانی که فقیرترین فقرا هستند. براساس آمارهای دولتی از حدود ۲۵ میلیون خانوار ایرانی ۴ میلیون زن سرپرست خانوار هستند که نیمی از آن‌ها زیر پوشش "کمپنه امداد" قرار دارند (۲۰۰ هزار زن سرپرست خانوار نیز تحت پوشش سازمان بهزیستی قرار دارند). میزان مستمری زن سرپرست خانوار یک نفره ۱۷۲ هزار تومان، دو نفره ۲۸۷ هزار تومان، سه نفره ۳۷۴ هزار تومان، چهار نفره ۴۸۳ هزار تومان و ۵ نفر و بیشتر ۵۳۶ هزار تومان است. آن هم در کشوری که هم اکنون به اعتراف مقامات درجه دو حکومتی همچون حمیدرضا امام‌قلی‌تبار بازرس "مجمع عالی نمایندگان کارگران" فقط ۱۰ میلیون تومان است.

دستمزد و حقوق پرستاران و معلمان که اکثریت بزرگی از آن‌ها زن هستند، یک نمونه واضح از بهره‌کشی سبعانه از کار زنان و غارت حاصل زحمات این گروه‌های کارگر و زحمتکش است. معلمان آزاد که عموماً زنان و دختران با مدارک بالایی دانشگاهی هستند در مدارس به اصطلاح غیرانتفاعی شدیداً مورد استثمار قرار می‌گیرند و دستمزد آن‌ها بسیار کمتر از حتا حداقل دستمزد یک کارگر است. همین مساله در مورد پرستاران نیز صادق است که با قراردادهای ۸۹ روزه دستمزد و یا حقوق آن‌ها بسیار کمتر از حداقل دستمزد به اصطلاح قانونی یک کارگر است.

بیکاری و فقر زنانه در حالی‌ست که تعداد دختران دانشجو و فارغ‌التحصیل دانشگاهی از پسران بسیار بیشتر است اما مساله این است که راهی به بازار کار نمی‌یابند. سال گذشته ۷۰ درصد داوطلبان کنکور دختر بودند. تنها اگر به عمق همین موضوع در کنار بازماندن زنان از بازار کار بیاندیشیم، به روشنی گویای شرایط زنان در جمهوری اسلامی و خواست زنان برای تغییر شرایط است. زنانی که دیگر حاضر به تن دادن به شرایط نه فقط ناعادلانه بلکه اسفناک موجود نیستند.

سخنان اخیر دو تن از امامان جمعه و نمایندگان خامنه‌ای در استان‌های اصفهان و خراسان شمالی در مورد ناامن کردن فضا برای زنان به بهانه‌ی بدحجابی جدا از آن‌که نمونه‌ی دیگری از تفکر

ارتجاعی حکومت اسلامی است اما در عین حال نشان‌گر خشم مقامات حکومتی از زنان، از مبارزاتشان، از پرچمداری‌شان در مبارزات و شکست حکومت در تحمیل قوانین اسلامی به زنان است. یعقوبی نماینده خامنه‌ای در خراسان شمالی و امام جمعه بجنورد در خطبه‌های نماز جمعه این شهر گفت: "مبادا ویروس کرونا ما را از سایر ویروس‌ها غافل کند. نیروهای انتظامی زندگی بدحجابان را ناامن کند چرا که آن‌ها درصدد این هستند که جامعه دینی ما را ناامن کنند. ما نمی‌توانیم در برابر این‌گونه مسائل کنار بیاوریم و در مقابل جریان‌های فسادزا حساس نباشیم".

طباطبایی‌نژاد امام جمعه و نماینده خامنه‌ای در اصفهان نیز یک روز بعد در دیدار با جانشین معاونت اطلاعات و امنیت ستاد کل نیروهای مسلح و فرمانده نیروی انتظامی اصفهان ضمن تاکید بر این‌که نباید برای اجرای قوانین خود از بیگانگان ترس داشته باشیم و باید با هنجارشکنان برخورد کنیم، به مساله کشف حجاب و هنجارشکنی زنان پرداخت و گفت: "باید فضای جامعه را برای این عده که تعداد آن‌ها هم کم است ناامن کرد و نباید اجازه داد به راحتی در خیابان‌ها و پارک‌ها هنجارشکنی کنند". وی همچنین خواستار تشکیل شعبه‌های مخصوص برای رسیدگی به بدحجابی شد و ادامه داد: "نگاه قضات هم باید در جهت حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر باشد".

اگرچه همین امامان جمعه پس از انعکاس وسیع سخنان‌شان و تبعات آن ظاهراً مجبور به عقب‌نشینی شده و به دروغ گفتند سخنان ما تحریف شده، سخنانی که خبرگزاری‌های مورد تایید خودشان همچون تسنیم وابسته به سپاه منتشر ساخته بودند، اما واقعیت این است که سخنان آن‌ها اساساً موضع جدیدی در مورد زنان و مساله حجاب نبود. همین طباطبایی‌نژاد امام جمعه اصفهان در سال ۹۳ گفته بود: "مساله حجاب دیگر از حد تذکر گذشته است و برای مقابله با بدحجابی باید چوب تر را بالا برد و از نیروی قهریه استفاده کرد". در پی همین همه‌ها علیه زنان بود که در شهر اصفهان ۴ زن توسط اوباشان جمهوری اسلامی با اسید مورد حمله قرار گرفتند. در پی انعکاس این عمل وحشیانه در جامعه، جمهوری اسلامی مجبور شد محسنی اژه‌ای معاون کنونی رئیس قوه قضاییه را با ماموریت ویژه عازم اصفهان کند، اما پرونده همان‌طور که انتظار می‌رفت پس از مدتی در سکوت مختومه اعلام شد و کسی در این رابطه دستگیر نشد. این در حالی‌ست که تعدادی از معترضان به اسیدپاشی در اصفهان دستگیر و حتا چند تن به زندان محکوم شدند. این تنها نتیجه واقعی رسیدگی به پرونده اسیدپاشی در اصفهان بود که در واقع فتوای نماینده خامنه‌ای در اصفهان بستر آن را فراهم ساخته بود و متهم اول که باید به جرم تحریک برای اسیدپاشی بر زنان دستگیر می‌شد نماینده خامنه‌ای بود و همگان از آن آگاه بودند.

اما این‌که دو نماینده خامنه‌ای به یکباره چنین موضعی گرفتند یک موضع‌گیری اتفاقی نبوده و این‌گونه نیست که فکر کنیم این سخنان بدون فکر کردن از دهان‌شان بیرون آمده است. واقعیت این است که سخنان بیرونی آن‌ها بازتاب نظرات و

جمهوری اسلامی در وحشت از مبارزات زنان

نقش ویژه‌ای در لیدری اغتشاشات به عهده دارند. مشاهدات خبرنگار ما نشان می‌دهد که این زنان متحدالپوشش، هریک وظیفه‌ای جداگانه دارند؛ یکی از شورش‌ها فیلم می‌گیرد، دیگری جلوی خودروها را می‌گیرد و دیگری با تحریک مردم، آن‌ها را به پیوستن به صف اغتشاش‌ها مجاب می‌کند. اینکه چرا در اغتشاشات اخیر، زنان به مهره میداندار تبدیل شده‌اند، خود جای سؤال دارد. مهمترین پاسخی که شاید بشود به این سؤال داد این است که حضور پر رنگ زنان، عاملی مهم در تحریک احساسات و عواطف و غیرت جامعه بوده که به‌طور هدفدار به مستمسک برخی جریانات معاند جهت بسط اعتراضات تبدیل شده است.

همان شب نیز سیمای جمهوری اسلامی به اصطلاح اعترافات یک زن را که متهم به رهبری اعتراضات بود پخش کرد. علی فدوی جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران نیز روز سوم آذر گفت: "دشمن برای اقدام علیه ما از جامعه زنان استفاده می‌کند".

جای تعجب نیست در جامعه‌ای که فقر و بیکاری بیداد می‌کند و هر روز صدها نفر بر اثر شیوع ویروس کرونا جان می‌بازند که این نیز نتیجه مستقیم سیاست‌های جنایتکارانه جمهوری اسلامی است، مسأله حاکمان نه فقر و بیکاری مردم و نه شیوع ویروس کرونا باشد. مسأله جمهوری اسلامی بقا است و همان‌طور که وزیر کشور نیز گفت امنیت جمهوری اسلامی. حمله به زنان به بهانه‌ی بدحجابی را نیز باید در راستای دیگر سیاست‌های جمهوری اسلامی بررسی و تحلیل کرد. طرح امنیت محله محور، اعدام زندانیان سیاسی، دستگیری فعالان شبکه‌های اجتماعی، زندانی کردن نویسندگان، معلمان، بازنشستگان، هر چه امنیتی کردن جو جامعه همچون مسأله مبارزه با بدحجابی همگی در راستای امنیت جمهوری اسلامی و حفظ بقای این رژیم سفاک است.

اما همان‌طور که به اعتراف مهدی نصیری، جمهوری اسلامی در تحمیل حجاب به زنان شکست خورد، در تحمیل جو امنیتی و ایجاد ترس در میان کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه و زنان مبارز جامعه نیز شکست خواهد خورد. کشتی جمهوری اسلامی در حال غرق شدن است و هیچ چیز آن را نجات نخواهد داد.

سخنانیست که در محافل خصوصی آن‌ها در مورد شرایط جامعه مطرح می‌شود و موضوعی که امروز مسأله محوری تمامی مقامات جمهوری اسلامی است ترس از بروز قیامی گسترده‌تر از آبان سال گذشته است. همین ترس و نقش زنان در قیام آبان‌ماه است که این بازماندگان از دوران قرون وسطا را بر آن داشته تا به بهانه‌ی بدحجابی و کشف حجاب چماق را بالای سر زنان بچرخانند.

آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که در تحمیل حجاب به زنان شکست خورده‌اند و زنان در این مبارزه پیروز واقعی میدان هستند. اعتراف چندی پیش مهدی نصیری از چماق‌بدستان قدیمی رژیم به این شکست، چماق بدستی که سال‌ها مدیرمسئولی و سردبیری روزنامه فاشیستی کیهان را بر عهده داشت، نمونه آشکار آگاهی رژیم به این شکست است. مهدی نصیری ۲۶ شهریور در برنامه "زاویه" شبکه ۴ سیمای جمهوری اسلامی گفت: "عدم الزام به حجاب خط قرمز ما نیست. ما در مورد ویدیو، ماهواره و حضور زنان در ورزشگاه کوتاه آمدیم و در مورد حجاب هم کوتاه خواهیم آمد". وی ادامه داد: "اجباری کردن حجاب تأثیر معکوس داشته و بر اساس پیمایش و نظرسنجی‌ها از سال‌های دهه ۷۰، سالیانه بین یک تا دو درصد افت حجاب داشته‌ایم". او با اشاره به نظرسنجی وزارت ارشاد که براساس آن ۷۰ درصد جامعه ایران مخالف حجاب اجباری هستند، بر این مسأله انگشت گذاشت که چون نتایج این نظرسنجی به نفع جمهوری اسلامی نبوده نتایج آن هرگز علنی نشد!!!

در جریان قیام آبان‌ماه، رسانه‌های جمهوری اسلامی از خبرگزاری‌های فارس و تسنیم تا روزنامه‌ها و صداوسیما بر نقش زنان البته با ادبیات همیشگی ضد زن خود انگشت گذاشتند. در گزارش روزنامه "صبح نو" (۲۹ آبان) که بسیاری از خبرگزاری‌های دولتی همچون فارس آن را باز نشر کردند، آمده بود: "آشوبگران حرفه‌ای، این شاید بهترین لفظی باشد که بخواهیم روی اغتشاشگران این چند روز اخیر در کشورمان بگذاریم؛ در این میان زنان نقشی محوری در لیدری این آشوب‌ها بر عهده دارند... میان‌داری و میدان‌داری ویژه زنان در اغتشاشات اخیر، چشمگیر به نظر می‌رسد. در نقاط متعدد به‌ویژه حومه تهران، زنان ظاهراً ۳۰ تا ۳۵ سال،

مجرم گردانی مطالبه رهبری جمهوری اسلامی

چرخاند تا "عبرت" دیگران شوند. اینکه جمهوری اسلامی و اوباشان پلیس امنیت آن، پس از چند سال توقف ظاهری "مجرم گردانی" دوباره به اینگونه اقدامات ایدایی در سطح شهرها روی آورده اند، ناشی از شرایط وخامت باری است که هم اینک هیئت حاکمه ایران در آن بسر می برد. وضعیت نابسامان رژیم و تشدید روزانه بحران های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود، که به شدت بر گلوی جمهوری اسلامی چنگ انداخته و به آستانه فروپاشی کشانده اند. اکنون، که تمام سیاست های رژیم با شکست مواجه شده و کمترین روزنه امیدی برای برون رفت با تعدیل شرایط وخامت بار کنونی برای جمهوری اسلامی متصور نیست، خامنه ای و کل هیئت حاکمه ایران تنها به ادامه سرکوب و استمرار آن در جامعه دل بسته اند.

جمهوری اسلامی در شرایطی به تشدید و گسترش سرکوب به عنوان تنها راه حل برون رفت از بحران های موجود دل بسته است، که نارضایتی عموم توده های مردم ایران شدت گرفته و به صورت آتش زیر خاکستری در زیر پوست جامعه متراکم شده است. تعمیق بحران های موجود و همزمانی آن با رشد اعتراضات و تقویت روحیه مبارزاتی کارگران و توده های زحمتکش مردم ایران، وحشت عمیقی را در دل و جان سران جمهوری اسلامی گسترانده است. ترس از خیزش و قیام دوباره جوانان بی کار و توده های به ستوه آمده از فقر و ناداری و بی حقوقی، خواب از چشم هیئت حاکمه ایران گرفته است.

دستگیری متهمان بزهکار و به زعم خامنه ای بر هم زدنگان "امنیت" جامعه و راه اندازی دوباره پروژه "مجرم گردانی" در سطح خیابان های شهر، بخشی از همان سیاست همیشگی ایجاد رعب و وحشت و دامن زدن به جو امنیتی و پلیسی در ذهنیت توده های مردم ایران است. سیاستی که اینبار در پی واکنش تند و تیز جامعه به ضد جمهوری اسلامی و اوباشان نقاب پوش آن تبدیل شد. این نشان می دهد که جامعه و توده های مردم ایران در وضعیت جدیدی قرار گرفته اند که بکارگیری این گونه اقدامات ایدایی جمهوری اسلامی دیگر تأثیرات بازدارنده ای بر عزم و اراده سترگ کارگران، زحمتکشان و عموم توده های مردم ایران برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی نخواهد داشت.

رژیم جمهوری اسلامی با بکارگیری این گونه اقدامات، بیهوده برای نجات خویش دست و پا می زند. با گذشت هر روز، عزم و اراده کارگران، زنان، جوانان بیکار و سرکوب شده، اقتشار تهیدست و توده های زحمتکش مردم ایران برای نبرد نهایی با طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن، بیش از هر زمان دیگری در حال صیقل خوردن است. جامعه برای نبرد نهایی با طبقه حاکم و سرنگونی جمهوری اسلامی در تحریک و تب و تاب است.

به تبعیض، ستم و نابرابری علیه زنان باید پایان داده شود!



به تبعیض، ستم و نابرابری علیه زنان باید پایان داده شود!

رواداران سازمان فدائیان (کلیت)



احضار و ارباب و تهدید کارگران هفتتپه را قویاً محکوم می‌کنیم

به دنبال اقدامات ایدایی و تهدیدآمیز مدیریت کشت و صنعت نیشکر هفتتپه علی کارگران پیشرو این شرکت، روز شنبه ۱۹ مهر گروهی از کارگران هفتتپه در اعتراض به این اقدامات دست به تجمع زدند. در این تجمع اعتراضی، یوسف بهمنی و امید آزادی دو تن از نمایندگان کارگران هفتتپه سخنرانی کردند و سیاست‌های مدیریت و اقدامات تهدیدآمیزی که امنیت شغلی و جانی فعالان کارگری را نیز به خطر انداخته است افشا نمودند.

بعد از طرح موضوع خلعید از اسدیگی کارفرما و سهامدار اصلی شرکت نیشکر هفتتپه در نهادها و رسانه‌های رسمی دولتی، مدیریت شرکت و عمال اسدیگی، با اقداماتی انتقام‌جویانه، ارباب و تهدید کارگران را تشدید نموده‌اند. مطابق اطلاعیه سندیکای کارگران نیشکر هفتتپه مورخ ۱۷ مهر ۹۹، مدیر کارخانه در یک اقدام ضد کارگری با صدور و ارسال نامه، امید آزادی یکی از نمایندگان کارگران را اخراج نموده است. پیش از صدور این نامه، برای این کارگر مبارز پاپوش‌دوزی و پرونده‌سازی شده و به کمیته انضباطی نیز احضار شده بود. افزون بر این در پی شکایت کارفرما، هفت تن از کارگران هفتتپه روز هشتم مهر به پاسگاه نیروی انتظامی مستقر در هفتتپه احضار شده و مورد بازجویی و ارباب قرار گرفتند. فیش حقوقی ۱۷ تن از کارگران پیشرو نیز به گروگان گرفته شده است و لیست اضافه‌کاری نزدیک به ۴۰ تن از کارگران نیز رد نشده و اضافه‌کاری‌ها پرداخت نشده است.

اخراج امید آزادی، تهدید و ارباب و اعمال فشار علیه کارگران هفتتپه در حالی تشدید شده است که یکی از خواست‌های اصلی کارگران یعنی بازگشت به کار اسماعیل بخشی و سایر کارگران اخراجی بی‌پاسخ‌مانده است. سایر وعده‌هایی که به کارگران داده شده از جمله خلع ید از اسدیگی نیز تا این لحظه عملی نشده است. دستمزدهای عقب‌افتاده تیر و مرداد که قرار بود تا ۱۵ مهر به حساب کارگران واریز شود نیز پرداخت نشده است. خواست‌های کارگران بخش دفع آفات و تبدیل وضعیت شغلی و قراردادهای نیز محقق نشده است. کارگران اخراجی غیر نیشکری نیز کماکان بلا تکلیف‌اند و قراردادهایشان تمدید نشده است.

مدیریت شرکت، تهدید و فشار علیه کارگران پیشرو را تشدید نموده است که آن‌ها را وادار به ترک زمین مبارزه کند. کارگران هفتتپه اما آگاه‌تر و متحدتر از آن هستند که با این اقدامات سرکوبگرانه و تهدیدآمیز عقب بنشینند. خلع ید از اسدیگی، برچیدن بساط خصوصی‌سازی از هفتتپه، بازگشت به کار اسماعیل بخشی و سایر کارگران اخراجی و پرداخت حقوق‌های معوقه خواست فوری همه کارگران است و کارگران هفتتپه تا دستیابی به این خواست‌ها به مبارزه ادامه خواهند داد.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت از مبارزات و تمام خواست‌های کارگران هفتتپه، احضار، اخراج، ارباب و تهدید کارگران را قویاً محکوم می‌کند و خواهان تحقق فوری مطالبات کارگران است. زنده‌باد اتحاد کارگران مبارز هفتتپه. پیروز باد مبارزات شجاعانه کارگران هفتتپه.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی – برقرار باد حکومت شورایی

نابود باد نظام سرمایه‌داری

سازمان فدائیان (اقلیت)

۲۰ مهر ۱۳۹۹

کار، نان، آزادی – حکومت شورایی

که دهان‌های وقاحت به خروشد همه

سال ۲۰۱۹ با عنوان "اسرار آغشته به خون؛ کشتار ۶۷ - جنایتی علیه بشریت که همچنان ادامه دارد" منتشر کرده است. گزارشی که بار دیگر امسال در سالگرد کشتار زندانیان در سال ۶۷ در پلتفرم‌های عفو بین‌الملل مورد تأکید قرار گرفت. آنان در این نامه از عفو بین‌الملل خواستار ارائه "مستندات محکم و واقعی، دال بر همدلی میرحسین موسوی با اعدام‌های تابستان ۶۷ یا نقش احتمالی او در این جنایت" می‌شوند. یکی از موارد اعتراض آنان اشاره عفو بین‌الملل به مصاحبه موسوی در ۲۲ آذر ۶۷ با تلویزیون اتریش است که به گفته آنان "در این ویدیوی کوتاه و تقطیع‌شده سوال خبرنگار تلویزیون اتریش شنیده نمی‌شود، چرا که روی آن صداگذاری شده است و از این رو اصالت نسخه‌ی مورد استناد زیر سوال است." آنان با زحمت خواندن "بیانیه عمومی" عفو بین‌الملل به تاریخ ۱۹ شهریور ۹۹ با عنوان "پرسش و پاسخ پیرامون نقش نخست‌وزیر سابق ایران در کارزار انکار و تحریف حقایق کشتار ۶۷" و دیدن ویدئوی طولانی‌تر از مصاحبه را به خود نداده‌اند یا خود را به جهالت زده‌اند. در "بیانیه عمومی" این سازمان، متن کامل سؤالات خبرنگار درباره اعدام‌ها و پاسخ موسوی به زبان‌های انگلیسی و آلمانی آمده است. همچنین در ویدئوی چهار دقیقه و ده ثانیه‌ای منتشره از سوی عفو بین‌الملل، خبرنگار در دقیقه ۲ و ۳۰ ثانیه در رابطه با اعدام‌ها سؤال می‌کند و موسوی در پاسخ به سفسطه پرداخته و پاسخ روشنی به این سؤال نداده است. یعنی به شیوه تمامی مسئولان جمهوری اسلامی و دستداران این رژیم در آن زمان و اکنون پای "عملیات مرصاد" مجاهدین را به میان کشیده و از "دفاع نظام از خود" و "حقوق بشر اسلامی" سخن گفته است. اما اگر موسوی و سایر مسئولان پیشین و کنونی با تکیه به "عملیات مرصاد" قتل عام زندانیان مجاهد را توجیه می‌کنند، در برابر اعدام زندانیان سیاسی چه توجیهی دارند؟ اگر اعدام آنان را به "جرم" مخالفت با رژیم جمهوری اسلامی توجیه می‌کنند، درباره اعدام زندانیان توده‌ای و اکثریتی چه دارند بگویند. همان حزب و سازمانی که از ابتدا از جمهوری اسلامی دفاع کرده و از هیچ خدمتی به رژیم دریغ نکرده بودند؟

به اعتراف امضاکنندگان نامه، موسوی در سال ۱۳۸۹، در یک سخنرانی "خود تأیید کرده در میانه‌ی فاجعه از آن مطلع شده است و بی‌خبری او مربوط به شروع اعدام‌ها با حکمی بوده که از عالی‌ترین نهاد جمهوری اسلامی صادر شده." "میانه" ای که بی‌زمان است! عفو بین‌الملل در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۶۷ یعنی در میانه اعدام‌ها با ابراز نگرانی نسبت به "موج جدید اعدام‌های

سیاسی" یک "فراخوان اقدام فوری" صادر کرده و از فعالان خود خواسته بود تا آن را برای عبدالکریم موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور و عضو شورای عالی قضایی و حسن ابراهیم حبیبی، وزیر دادگستری، تلگرام، تلکس و نامه بفرستند و خواهان توقف فوری اعدام شوند و رونوشت درخواست‌های خود را برای نمایندگی‌های دیپلماتیک ایران در کشورهای محل سکونت خود نیز ارسال کنند. هرچند در آن زمان، برای عفو بین‌الملل هنوز دامنه اعدام‌ها روشن نبود، اما با این فراخوان و درخواست‌ها، موسوی بایستی به "موج جدید اعدام‌های سیاسی" پی برده باشد. پس از آن هم به رغم صدور حداقل ۱۵ فراخوان "اقدام فوری" در آبان و آذر ۶۷ و بیانیه مطبوعاتی و گزارش تحقیقی منتشره در ۱۳ دسامبر از سوی عفو بین‌الملل "بی‌خبر" مانده است و قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل به تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۶۷ را نیز نخوانده است. به ادعای برخی از دوستداران‌اش گویا همه این مدارک در پست گم شده و به دست وی نرسیده‌اند! عجب! برای توجیه و سفسطه نه خودش کم می‌آورد و نه دستدارانش.

"مستندات محکم و واقعی" امضاکنندگان نامه مبنی بر "بی‌اطلاعی" موسوی از جریان اعدام‌ها، ادعای خود موسوی است. ریسمان پوسیده‌ای که نه تنها موسوی، بلکه تمام مسئولین دست اندرکاران پیشین و کنونی، به آن می‌آویزند. بی‌خبران واقعی از اعدام‌های دسته‌جمعی خانواده‌های زندانیان، توده‌های مردم ایران و افکار عمومی جهان بودند. نه جنایتکارانی که مستقیم یا غیرمستقیم از آن اطلاع داشتند، در آن نقش داشتند و بعدها هم آن را چون راز سر به مهری در سینه نگاه داشتند تا آن‌گاه که پرده‌های دروغ دریده شد و ناگزیر درصد توجیه جنایت برآمدند. در حکایت مشترک، آنان "بی‌خبرانی" بودند، بدون هیچ لکه ننگی در کارنامه، آمران و عاملان جنایت هم تکی چند بودند و البته همه متعلق به جناح مخالف و نه یک جنایت سیستماتیک و سازمان‌یافته رژیم حاکم.

اگر "مستندات محکم و واقعی" امضاکنندگان نامه ادعاهای موسوی است، گفتگوش در میان فعالین ستاد انتخاباتی‌اش در سال ۸۹ آشکار می‌سازد که او دروغ می‌گوید. او در این فایل صوتی مدعی می‌شود که متن حکم خمینی را ندیده است، و به تازگی از سوی موسوی بجنوردی از "صحت حکم امام" مطلع شده است. مگر آن که منظورش از "تازگی" ۲۲ سال پیش بوده باشد. چرا که این متن در فروردین سال ۶۸ در بی‌بی‌سی و نشریه "انقلاب اسلامی در تبعید" چاپ شده بود. همچنین بر اساس خاطرات انتشار یافته‌ی هاشمی رفسنجانی، در ۵ مهرماه ۱۳۶۷، خمینی تصمیم‌گیری در مورد جان‌به‌دربردگان

کشتار ۶۷ را به عهده‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌گذارد، که احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی، میرحسین موسوی، خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، محمدرضا توسلی، محمد موسوی خوئینی‌ها، و فقهای شورای نگهبان از جمله اعضای آن بودند.

موسوی نه آن زمان و نه اکنون حاضر نیست، بگوید چرا خود و اعضای کابینه‌اش در برابر این جنایت سکوت کرده‌اند و در مصاحبه‌ها و مکاتبات با مراکز و نهادهای بین‌المللی همواره منکر آن شده‌اند. موسوی در گفتگو با اعضای ستادهای انتخاباتی‌اش در سال ۸۹ مدعی می‌شود که آن زمان نخست‌وزیر بوده است و باید از "موضع نظام" دفاع می‌کرده است. اما وی پس از آن هم نیز چنین کرد. در بیانیه شماره ۱۳ وی به تاریخ ۷ مهر ۱۳۸۸، آمده است: "ما خواستار اجرای بدون تنازل قانون اساسی و بازگشت جمهوری اسلامی به اصالت اخلاقی نخستین هستیم. ما جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد را می‌خواهیم." همان "اصالت اخلاقی" نخستینی که خمینی در ۲۵ مرداد ۵۸ آن را چنین فرموله کرده بود: "اگر ما از اول بطور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و روسای آن‌ها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب‌های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و روسای آن‌ها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ برپا کرده بودیم." البته خمینی این "اشتباه" را بسیار زود تصحیح کرد و نه تنها "چوبه‌های دار را در میدان‌های بزرگ" برپا کرد، بلکه زندان‌ها را نیز غرق در خون بهترین جوانان این سرزمین کرد. اخبار اعدام‌های چند ده نفره و چند صد نفره هم در روزنامه‌های رسمی رژیم منتشر می‌شدند. احکامی که در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای بدون وکیل، بدون حق دفاع صادر و اجرا می‌شدند. احکامی که بنا به ادعای موسوی در گفتگوی فوق، فقط شامل "مجاهدین" و "تروریست"‌ها نمی‌شد، بلکه سرنوشت هواداران سازمان‌های سیاسی چپ و کودکان و حتا "احراز هویت نشدگان" را هم رقم می‌زد.

موسوی در همین گفتگو با وجود اطلاع از حکم خمینی باز می‌کوشد خمینی را مبرا جلوه دهد و حکم قتل عام زندانیان را به گونه‌ای بنماید که گویا حکم اعدام زندانیان سیاسی نبوده، بلکه "کج‌سلیقگی‌ها و سوءرفتارها و کژفهمی‌ها" بوده است.

خمینی در حکمش می‌نویسد: "رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید، آقایی که تشخیص موضوع به عهده آنان است و سوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند اشداء علی الکفار باشند." و در نامه‌ای در پاسخ

در صفحه ۱۰

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

که دهان‌های وقاحت به خروشد همه

به سوالات موسوی اردبیلی می‌نویسد: "هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است. سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید. در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریع‌تر اجرا گردد همان مورد نظر است. آیا از این روشن‌تر می‌شود حکم "اعدام" مخالفان سیاسی را داد؟"

"عملیات مرصاد" هم بهانه‌ای بیش نبوده، چرا که توطئه کشتار زندانیان به شهادت زندانیان سیاسی از ماه‌ها پیش برنامه‌ریزی شده و سازمان‌یافته و هم‌زمان در تمامی زندان‌ها به اجرا درآمد.

او در این گفتگو، دروغ‌های شاخدار دیگری هم می‌گوید که اکنون مجال پرداختن به تمامی آن‌ها نیست. همین قدر کافی است تا "مستندات محکم و واقعی" امضاکنندگان نامه محک خورند.

امضاکنندگان این نامه می‌نویسند: "باور داریم سازمان عفو بین الملل یک نهاد غیردولتی مدافع حقوق بشر است و از این رو نباید عملکردهای آن، شائبه‌ی این را به وجود بیاورد که در عرصه‌ی رقابت‌های سیاسی کشورهای دیگر مداخله‌ی انجام می‌دهد یا اهداف حقوق بشری خود را آلوده به تسویه حساب‌های سیاسی و اغراض جناحی و گروهی می‌کند."

ما قصد دفاع از سازمان عفو بین‌الملل یا هر نهاد دیگری را نداریم، اما با توجه به "مستندات محکم و واقعی" بی‌پایه نویسندگان نامه، این خود آنان نیستند که "آلوده به تسویه حساب‌های سیاسی و اغراض جناحی و گروهی" هستند؟ آیا این آنان نیستند که بنا به "اغراض جناحی و گروهی" می‌کوشند نخست‌وزیر سیامت‌ترین دوره تاریخ کشور را از هر گونه مسئولیتی مبرا بدانند؟ آیا آنان نیستند که حقوق بشر برای آن‌ها تنها دستاویزی است برای پیشبرد اهداف و منافع جناحی؟

واقعاً تفاوت این امضاکنندگان و موسوی با قدرتمداران کنونی در چیست؟ آن‌ها هم همچون رئیس‌جمهور و وزرا و مدیران کنونی می‌کوشند بار مسئولیت را از دوش موسوی (و البته بعدها خودشان) بردارند. آیا این شیوه آشنا نیست؟ آنان به نوار صوتی موسوی اشاره می‌کنند که می‌گوید: "این‌که بنده نقش داشتم خلاف واقع است و اصلاً به ما اجازه‌ی ورود به این موضوع را نمی‌دادند." آیا این شیوه آشنا نیست؟ امروز نیز دولت روحانی و مجلس و قوه قضاییه و اصلاح‌طلبان می‌کوشند تمام جنایات و کاستی‌ها را به یکدیگر و به ویژه به جناح‌های رقیب نسبت می‌دهند.

گویا برخی روش‌ها در "پاسخ‌گویی" و "مسئولیت‌پذیری" نزد مسئولان و سردمداران رژیم، خواه در قدرت خواه رانده شده از قدرت، هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند!

طبق تمام معیارها و استانداردهای پذیرفته شده جهانی مسئولان هر نظامی که در آن جنایت علیه

بشریت رخ دهد، مسئول‌اند و باید پاسخگو باشند، حتی مسئولانی که مستقیم در جنایت دست نداشته، اما برای پیشگیری یا کاستن از آمار قربانیان و آلام خانواده‌ها کاری نکرده‌اند. چنان که موسوی هیچ‌گاه نه در تابستان ۶۷ و نه در تمام دوران نخست‌وزیری‌اش چنین نکرد، بلکه با "همدلی" و همکاری کامل با سایر نهادها و مسئولان سرکوب مخالفان سیاسی را پیش برد و به انواع حیل و ترفندها در برابر توده‌های مردم و افکار عمومی جهان و نهادهای بین‌المللی به دفاع از کعبه آمالش یعنی "نظام مقدس جمهوری اسلامی" پرداخت.

امضاکنندگان نامه شباهت دیگری نیز با قدرتمداران امروزی دارند. آنان به تکرار ادعاهای رژیم در مورد دخالت خارجی در اعتراضات توده‌های مردم در سال‌های اخیر پرداخته و می‌نویسند: "بخش ایران سازمان عفو بین الملل از دو سال پیش که فضای سیاسی در ایران آشفتن‌تر از همیشه شده است، سعی می‌کند به آن دامن بزند."

امضاکنندگان نامه زحمت اتهام‌زنی به سازمان عفو بین‌الملل را نیز از دوش سران حاکم برداشتند. آیا این شیوه آشنا نیست که اعتراضات مردم به منبعی خارجی نسبت داده شود؟

باید به این نویسندگان نامه گوشزد کرد این عفو بین‌الملل نیست که "موظف به اصلاح گزارش خود" است، بلکه این شماست که "موظفید" اهداف و اغراض سیاسی خود را در پرده دفاع از حقوق بشر نپوشانید. در توصیف امضاکنندگان نامه تنها می‌توان از شعر شفيعی کدکنی یاری گرفت که سروده است: "که دهان‌های وقاحت به خروشد همه".

نامه خانواده‌های زندانیان سیاسی و فعالان سیاسی و حقوق بشری و رسانه‌ای و هنرمندان برخی دیگر را نیز به واکنش برانگیخته است. برخی به اشتباهاتی در این نامه اشاره کرده‌اند. برخی به "دوری نحوه کار در این پرونده از معیارهای شناخته شده این سازمان" اشاره کرده‌اند. برخی نیز چنین بحث‌هایی درباره مسئولیت موسوی را به دوران بعد از جمهوری اسلامی حواله داده‌اند. خانواده‌های جان‌باختگان و برخی دیگر نیز به تفرقه‌افکنی و ایجاد اختلاف میان خانواده‌های جان‌باختگان اشاره کرده و از آن ابراز نگرانی کرده‌اند.

در پاسخ گروه اول بایستی گفت که حتماً اشتباهات موجود در نامه، از حقانیت خانواده‌ها در مقصر دانستن تمام "سران نظام و وابستگان و دل‌بستگان به قدرت" اندکی نمی‌کاهد. از حقانیت خواسته‌های آنان در دادخواهی و روشن شدن حقایق و ابعاد این فاجعه اندکی نمی‌کاهد. آنان به درستی نوشته‌اند: "ما اعتقاد داریم که تحریف و پنهان کاری سران نظام و وابستگان و دل‌بستگان به قدرت و سکوت سازمان‌ها و نهادهای

بین‌المللی هم چون سازمان ملل و گزارشگران ویژه این سازمان باعث شده که نقض سیستماتیک و مداوم حقوق بشر و تکرار جنایت در ایران تا به امروز تداوم یابد."

سازمان عفو بین‌الملل به گروه دوم پاسخ خود را داده است.* اما این منتقدان فراموش می‌کنند که نظر عفو بین‌الملل هر چه می‌خواهد باشد، این بسیاری از خانواده‌های جان‌باختگان و توده‌های مردم ایران هستند که به رغم معیارهای حقوقی شما، تمامیت هیئت حاکمه را نه تنها در کشتار تابستان ۶۷، بلکه در اعدام‌های پیش و بعد از آن و در شرایط مشقت‌جویی که امروز بر آن‌ها تحمیل گشته، مجرم می‌دانند، چرا که آن را با پوست و گوشت خود حس کرده‌اند و چماق و اعدام و شکنجه و سرکوب بر زندگی‌شان سایه شوم‌شان را انداخته‌اند.

سرانجام درباره گروه سوم همین بس که گفته شود، یادآور گله‌های حزب‌اللهی در پیش از انقلاب ۵۷ هستند که به هر جمع و محفلی که در حال بحث بود، هراسیده با شعار "بحث بعد از پیروزی" حمله می‌شدند. چرا که بحث‌ها می‌توانستند با روشنگری "چوب لای چرخ" آنان و رهبران‌شان برای رسیدن به قدرت بگذارند.

در نهایت، در مورد "اختلاف میان خانواده‌ها" و "دامن زدن به شکاف و جدل در میان دادخواهان" باید گفته شود که این "اختلاف" و "شکاف و جدل" وجود داشته و پس از این هم وجود خواهد داشت. در میان امضاکنندگان نامه‌ی یاران وفادار موسوی به اسامی برخی همسران و مادران جان‌باختگان سال‌های ۶۷ و ۸۸ برمی‌خوریم. همان موسوی که با یاری مسئولان دولت در سال ۶۷ به درخواست‌ها و تضرع و زاری آنان وقعی نمی‌گذاشت یا با دروغ راهی خانه می‌کردشان در حالی که عزیزان‌شان بر بالای دار بودند یا در گورهای دسته‌جمعی آرمیده بودند. گرایش سیاسی این دسته از امضاکنندگان از پیش هم مشخص بود. آنان منت‌های مدیدی است که دادخواهی برای عزیزان‌شان را به مصالح و اهداف سیاسی خود فروخته‌اند. آنان مدت‌هاست که خود به شریک سیاسی این جنایتکاران بدل گشته‌اند.

در پایان تأکید بر این نکته ضروری‌ست که بروز شکاف و اختلاف در میان خانواده‌های جان‌باختگان اجتناب‌ناپذیر است، همان‌گونه که بروز اختلاف و شکاف در میان فعالین زنان اجتناب‌ناپذیر است، بروز شکاف و اختلاف در میان هنرمندان اجتناب‌ناپذیر است، بروز شکاف و اختلاف میان معلمان و دانشجویان و حتی کارگران اجتناب‌ناپذیر است. پس این سازمان عفو بین‌الملل و گزارش آن نیست که این اختلاف را به وجود آورده است، بلکه بار دیگر بر آن تأکید گذاشته است. دوران مبارزه "تمام خلقی" مدت‌هاست که سپری گشته است. مبارزه امروز در ایران مبارزه‌ای طبقاتی است. در مبارزه طبقاتی نیز حاکمان و طبقه حاکم و دل‌بستگان به

در صفحه ۱۱

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

گزارش تجمع ۱۰ اکتبر روز جهانی مبارزه بر علیه اعدام در استکهلم



روز شنبه ۱۰ اکتبر به مناسبت روز جهانی مبارزه با اعدام، جمعی از اعضا و هواداران سازمان‌ها و احزاب چپ و کمونیست و همچنین نیروی‌های مستقل، در میدان مدبوریا پلاتزن استکهلم پایتخت سوئد دست به تجمع اعتراضی زدند. در این تجمع که بنا بر فراخوان شورای حمایت از مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران استکهلم اعلام‌شده بود به‌رغم بارش باران و نامساعد بودن وضعیت آب‌وهوا بالغ‌بر ۶۰ نفر شرکت

داشتند. شرکت‌کنندگان در این تجمع با سخنرانی و سردادن شعارهای ضد حکومتی خواستار لغو مجازات اعدام و آزادی بی‌قیدوشرط تمامی زندانیان سیاسی از زندان‌های رژیم جنایتکار و آدمکش جمهوری اسلامی شدند. پس از پایان سخنرانی‌ها و پخش سرودهای انقلابی، شرکت‌کنندگان در این گردهمایی در یکی از خیابان‌های استکهلم دست به راهپیمایی زدند و با سردادن شعارهایی به زبان سوئدی مردم شهر را از جنایات و ستمکاری رژیم تبهکار جمهوری اسلامی مطلع ساختند. در این تجمع اعتراضی فعالین سازمان فدائیان اقلیت - سوئد نیز فعالانه مشارکت داشتند.

که دهان‌های وقاحت به خروشد همه

آنان در یک صف و کارگران و متحدان آنان در صف دیگری قرار دارند. این مبارزه تمام عرصه‌های مبارزه، حتا عرصه دادخواهی را قطبی کرده و با پیشرفت مبارزه تمامی عرصه‌های مبارزه قطبی‌تر نیز خواهند شد. بنا به شواهد تاکنونی، به رغم گزارش‌های یاری‌رسان سازمان‌هایی همچون عفو بین‌الملل و گزارش بنیاد برومند، اسناد کتبی، ویدئویی و صوتی بازماندگان و خانواده‌ها، دادخواهی واقعی و به پاسخ‌گویی و اداشتن تمامی عوامل مستقیم و غیر مستقیم جنایت کشتار تابستان ۶۷ و تمام جنایت‌های رژیم جمهوری اسلامی در بیش از ۴ دهه گذشته تنها در دادگاه‌های واقعی مردمی پس از سرنگونی این رژیم ممکن خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- "بیانیه عمومی" عفو بین‌الملل: "پرسش و پاسخ پیرامون نقش نخست‌وزیر سابق ایران در کارزار انکار و تحریف حقایق کشتار ۶۷"

<https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1330322020PERSIAN.PDF>

- اصل ویدئوی مصاحبه خبرنگار تلویزیون اتریش با موسوی و پرسش درباره اعدام‌ها و پاسخ موسوی با صداگذاری به زبان آلمانی

<https://streamable.com/j0e8r9>

- توضیحات میرحسین موسوی در مورد اعدام‌های دهه شصت در جمع اعضای ستادهای انتخاباتی‌اش

<https://soundcloud.com/sourenahashemi/lmk8pwjcfz1q>

بنیاد برومند: تحقیقی در باره کشتار زندانیان سیاسی ایران در سال ۱۳۶۷

https://www.iranrights.org/attachments/library/doc_5.pdf

* - عفو بین‌الملل در پرسش و پاسخ مفصلی که در این باره تهیه و در سایت خود منتشر کرده است، با ذکر توضیحاتی نوشته که موسوی را "مظنون" و نه مجرم می‌داند: "مقامات عالی‌رتبه که اطلاع داشتند یا بایست اطلاع می‌داشتند که زیردستان ایشان مرتکب جرم می‌شوند یا در صدد ارتکاب جرم هستند اما با این حال کلیه اقدامات منطقی و لازم را در حد توان و ظرفیتشان برای جلوگیری، توقف یا مجازات مجرم انجام ندادند. بر اساس این همه، میرحسین موسوی به عنوان نخست وزیر وقت، در مجموعه چنین مظنونینی قرار می‌گیرد." "مهم‌تر از آن، تفسیر درخواست برای اقدام فوری به عنوان اتهامی مجرمانه از نظر حقوقی و حرفه‌ای نادرست است."



کار - نان - آزادی



حکومت شورائی

رژیم جمهوری اسلامی
را باید با یک اعتصاب عمومی
سیاسی و قیام مسلحانه بر انداخت.



زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم



که دهان‌های وقاحت به خروشد همه

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat/>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

kar.fadaianaghaliyat

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 890 October 2020

این بخشی از نامه صدها خانواده زندانیان سیاسی جان‌باخته، زندانیان سیاسی سابق، فعالین سیاسی و حقوق بشری و رسانه‌ای و هنرمندانی است که با عنوان "اعتراض به تحریف حقایق قتل عام تابستان ۱۳۶۷، حقیقت باید بی کم و کاست روشن شود!" در ۱۳ مهر ۹۹ در رسانه‌ها منتشر شده است. اما علت انتشار این نامه پاسخی است به نامه‌ای به امضای چند ده اصلاح‌طلب و دوستدار میرحسین موسوی در اوایل مهر ماه، با عنوان "عفو بین‌الملل موظف به اصلاح گزارش خود است". اعتراض آنان در این نامه به گزارشی است که عفو بین‌المللی نسخه انگلیسی آن را در سال ۲۰۱۸ و نسخه فارس آن را در

در صفحه ۹

"ما اعلام می‌داریم که تمامی مسئولان فعلی جمهوری اسلامی ایران ... و تمامی مسئولان کنونی و سابق نظام که تا به حال به تحریف، پردپوشی و حتی استمرار این جنایت از طریق تخریب گورهای فردی و جمعی و اذیت و آزار خانواده‌ها کمک کرده‌اند، نیز شریک در این جنایت هستند، زیرا قتل‌عام تابستان ۶۷ یک جنایت دنباله‌دار است. تمامی مسئولان حکومت جمهوری اسلامی نیز، چه آن‌ها که مستقیم در جنایت سهیم بوده‌اند و چه آن‌هایی که تا کنون برای حفظ نظام یا منافع شخصی خود در تحریف، پردپوشی و استمرار این جنایت هولناک سکوت کرده‌اند، باید پاسخ‌گوی تمامی ابعاد آن به خانواده‌ها و تمام جامعه باشند."



تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم‌دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

shora.tv@gmail.com

برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی از اول فوریه ۲۰۱۹ برابر با ۱۲ بهمن‌ماه ۱۳۹۷ بر روی شبکه تلویزیونی Komala TV / Shora TV پخش می‌شود.

مشخصات ماهواره‌های شبکه تلویزیونی "کومله تی‌وی / شورا تی‌وی" بدین قرار است:

ماهواره یاه ست (yahsat) فرکانس: ۱۱۹۵۷ سیمبل ریت ۲۷۴۸۰
پولاریزاسیون عمودی

ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دموکراسی شورایی:
دوشنبه: از ساعت ۹ تا ۱۱ شب

سه‌شنبه: بازپخش ساعت ۳ تا ۵ بامداد - ساعت ۹ تا ۱۱ صبح و ساعت ۳ تا ۵ عصر

چهارشنبه: از ساعت ۹ تا ۱۱ شب

پنجشنبه: بازپخش ساعت ۳ تا ۵ بامداد - ساعت ۹ تا ۱۱ صبح و ساعت ۳ تا ۵ عصر

جمعه: از ساعت ۹ تا ۱۱ شب

شنبه: از ساعت ۹ تا ۱۰ شب

شنبه: بازپخش ساعت ۳ تا ۵ بامداد - ساعت ۹ تا ۱۱ صبح و ساعت ۳ تا ۵ عصر

یکشنبه: بازپخش ساعات ۳ تا ۴ بامداد، ساعت ۹ تا ۱۰ صبح و ساعت ۳ تا ۴ بعدازظهر

آدرس ایمیل: Shora.tv@gmail.com، شماره تلفن: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی